

## خلاصه کتاب

(بینش جامعه‌شناسی، نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی، تالیف سی رایت میلز، ترجمه دکتر عبدالمعبود انصاری)

**mhdrahbar@gmail.com**

**مهدی رهبر - ارشد پژوهش علوم اجتماعی**

در پیشگفتار این کتاب، مترجم میلز را شخصیتی متعهد به جامعه‌شناسی انتقادی، سنت شکن و وارسته به سجایای اخلاقی خاص معرفی می‌کند که در بند مقام و امتیازات نبود. بنابر حس مسؤولیت معلمی خود ترجیح می‌داد برای دانشجویان کارشناسی که بیشتر بودند تدریس کند. او همیشه سعی داشت به رسالت روشنفکری خویش وفادار بماند و نماینده افکار انتقادی زمان خود باشد. به نظر مترجم مقالات او کیفر خواستی علیه جامعه‌شناسی غیر متعهد آمریکایی است. مقاله اول در باره رسالت علوم اجتماعی با تأکید بر مفهوم بینش جامعه‌شناختی است. میلز در این مقاله تأکید دارد که مردم به بینش جامعه‌شناختی بیشتر از آمار و ارقام نیاز دارند، تا بتوانند تأثیر رویدادها را در زندگی خود و دیگران درک کنند. به نظر میلز فرد فقط با قرار گرفتن در متن عصر خویش قادر به درک سرنوشت خویش خواهد بود. لذا با بینش جامعه‌شناختی قادر به درک تاریخ جامعه و سرگذشت فردی و روابط بین آنها می‌شویم. این شناخت نیز وظیفه بینش جامعه‌شناختی است. میلز می‌گوید وقتی مسأله عام است نباید به موقعیت شخصی و اجتماعی افراد اکتفا کرد. او محققان معاصر را نسبت به مسائل اساسی توده‌ها بی تفاوت می‌داند. به اعتقاد میلز دشمن اصلی بشر معاصر در بطن نیروهای متمرّد جامعه معاصر و سلطه اقلیت بر اکثریت ناتوان است. مقاله دیگر او مربوط به تئوری کلان و تجربه گرایی انتزاعی است که در آن جامعه‌شناسی را به تحلیل می‌کشد. او جامعه‌شناسی فونکسیونالیسم را بسیار کلی و انتزاعی می‌داند که قادر به تبیین واقعیت‌های تاریخی نیست. او روش تحقیق حاکم بر مسائل اجتماعی را نیز انتقاد می‌کند که کار عمده اش جمع‌آوری جزئی‌ترین آمار است. میلز تجربه گرایی انتزاعی را غیر تئوریک و غیر تاریخی می‌خواند. میلز تحقیقات وابسته به موسسات را فاقد ارزش علمی می‌داند. وی جامعه‌شناسی را اصالتاً تاریخی و تطبیقی می‌داند. میلز در سال ۱۹۱۶ در واکوی تگزاس از طبقه متوسط زاده شد و در سن چهل و شش سالگی (۱۹۶۲) به علت حمله قلبی درگذشت. از جمله آثار او در عمر کوتاهش: بینش جامعه‌شناسی، برگزیدگان قدرت، یخه سفیدان، مارکسیستها، یانکی گوش کن و ... .

**مقاله اول - رسالت علوم اجتماعی:** میلز می گوید مردم چون از بینش اساسی که لازمه درک رابطه متقابل میان انسان و جامعه، سرگذشت فردی و تاریخ، فرد و جهان است، برخوردار نیستند در مشکلات شخصی خود می مانند چه رسد به گرفتاری های اجتماعی وسیعتر. به نظر میلز شکل گیری تاریخ معاصر با چنان سرعتی انجام می شود که مردم قادر به تطبیق رفتار و تمایلاتشان با ارزشهای جدید نیستند. به عقیده میلز آنچه توده مردم به آن نیاز دارند بینش جامعه شناسانه است. چنین بینشی کمک می کند که سیمای کل جامعه جدید خود را در نظر گرفته و به تبیین روانشناسی افراد پردازیم. به اعتقاد او فرد هرچند محصول جامعه و دگرگونی های تاریخی آن است ولی در عین حال در شکل گیری جامعه خود سهم دارد. همچنین معتقد است که این رسالت را کنت، دورکیم، مارکس و وبر و مانهایم انجام داده اند. خصوصاً در آثار وبلن، لکی و شوپیتز. خلاصه شناخت این رسالت به اعتقاد میلز بهترین خصلت مطالعات معاصر درباره انسان و جامعه است. او می گوید تحقیقی که به مسائل گذشته فرد و تاریخ و روابط متقابل آنها معطوف نباشد، رسالت روشنفکرانه خود را انجام نخواهد داد. لذا تحقیقاتی که رسالت را دنبال کرده اند سه سوال را مطرح کرده اند: ۱- ساخت کلی جامعه؟ عناصر اصلی آن؟... ۲- تأثیر جامعه در پیشرفت بشر؟... ۳- نسل حاضر و آینده چگونه شخصیتهایی اند؟ ...

بینش جامعه شناسانه وسیله ایست برای عبور از یک چشم انداز به چشم انداز دیگر و تبیین غیر شخصی ترین و تاریخی ترین دگرگونی ها تا نزدیک ترین خصلتهای شخصیت انسانی و روابط متقابل آنها. از نظر میلز مفید ترین طبقه بندی در بینش جامعه شناسانه، تقسیم بندی میان گرفتاری های خصوصی و مسائل عام ساخت اجتماعی است. گرفتاری های خصوصی ناشی از شخصیت فرد و رابطه نزدیک او با دیگران است.

مسائل عام به اموری اطلاق می شود که حاکم بر شرایط خاص و زندگی خصوصی افراد است. این مسائل ناشی از بحران در نظام نهاد هاست که به آن تضاد گویند. در اینجا میلز مثال بیکاری را می آورد که اگر محدود باشد یک گرفتاری خصوصی است ولی اگر زیاد باشد یک مسأله عمومی می شود. به عقیده میلز مسائل امروز بشر معلول دگرگونی های ساختی است. پس باید برای شناخت علل به ماوراء آنها توجه کرد.

به نظر میلز مسائل جهانی به نفع کشورهای غربی خاصه امریکاست و منافع اکثر بشر مورد غفلت است و کلاً زندگی فردی جدا از نهادهای اجتماعی حاکم بررسی می شود. او می گوید علل گرفتاری های مردم در بطن

نیروهای متمرده جامعه معاصر و سلسله مراتب بین المللی است. لذا علل بدبختی مردم را در دگرگونی های طبیعت بشر و در شرایط اجتماعی او می داند. در کل بینش جامعه شناسی را اساسی ترین حساسیت فرهنگی می داند. در ادامه این مقاله میلز به بحث در مورد بیشتر شدن اثرات منفی دانش و تکنولوژی می پردازد و می گوید که پیشرفت ها بیشتر نتیجه تخصصی شدن علوم بوده و بیشتر مسأله سازند تا حلال مسائل. او همچنین دانشگاه ها و نظام های سیاسی را مانع سنت کلاسیک تحقیق اجتماعی می داند. در ادامه می گوید مطالعات جامعه شناسی امروزه شامل سه گرایش اند: ۱- معطوف به نظریه علم تاریخ ۲- مربوط به نظریه منظم ماهیت انسان و جامعه ۳- معطوف به مطالعات تجربی مسائل عصر حاضر.

**مقاله دوم- تئوری کلان:** به طور خلاصه میلز این سؤال را مطرح میکند که آیا در تئوری کلان واقعاً چیز باارزشی نهفته است یا اینکه چیزی چیز مجموعه ای از الفاظ نارسانا نیست؟ و در جواب می گوید که این تئوری از نکاتی هر چند ناچیز خالی نیست ولی در حقیقت همان عبارات نارسانا و پیچیده است. میلز با آوردن جمله هایی از پارسونز و آوردن ترجمه روان آنها سعی دارد مفاهیم تئوری کلان او را بازگو کند. مثلاً در تعریف نهاد اجتماعی می توان گفت که مجموعه ای از نقش های اجتماعی است که برحسب قدرت موقعیت افراد درجه بندی شده است. میلز می گوید می توان کتاب ۵۵۵ صفحه ای نظام اجتماعی پارسونز را در ۱۵۰ صفحه خلاصه کرد. او کتاب پارسونز را بعنوان مثال در دو سه عبارت خلاصه می کند: نظم اجتماعی چگونه برقرار می شود؟ بر اساس قبول ارزشهای مشترک. او همچنین کتاب حاضر خودش را در این سؤال خلاصه می کند: منظور از علوم اجتماعی چیست؟ اینکه باید درباره انسان و جامعه بحث کند. با بیان این مطالب میلز سه وظیفه را برمی شمرد: اول روشن سازی شیوه تفکری تئوری کلان. دوم تبیین نکات مبهم در مثالهای مشخص آن. سوم اینکه دانشمندان علوم اجتماعی با مسأله نظم پارسونز چگونه برخورد می کنند. به نظر میلز فرق میان دانشمندان اجتماعی در نوع تفکر، نوع مشاهده و نوع رابطه میان آنهاست. از نظر او اساسی ترین خصلت تئوری کلان فوق العاده کلی بودن آن است. از ضعف های آن هم بی نهایت انتزاعی بودن آن است. میلز می گوید آنچه پارسونز و دیگران تمایل ارزشی و ساخت هنجاری می نامند کلاً نمادهای مشروعیت است گرچه نمادها در جامعه دارای ذاتی مستقل نیستند ولی از اینرو که مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام اجتماعی را توجیه می کنند اهمیت دارند. سی رایت

میلز در ادامه این مقاله می گوید که فقط قصد دارد برای مسأله نظم سؤالاتی مطرح کند تا مانند پارسونز تصور نکند که ساخت هنجاری اساس نظام اجتماعی را تشکیل می دهد. در مورد مفهوم قدرت نیز میلز معتقد است پارسونز با فرضیه های انحرافی اش نمی تواند مسائل مربوط به قدرت را بیان کند. چرا که با نظریه پارسونز نمی توانیم سؤال های تجربی را مطرح کنیم. میلز می گوید در چهارچوب تئوری کلان موضوع تضاد را اصلاً نمی توان فهمید. لذا موضوع تغییرات اجتماعی را نیز نمی تواند تحلیل کند. در کل میلز با انتقاد های خود می خواهد بگوید که یک تئوری کلی جهانشمول وجود ندارد که با کمک آن بتوانیم وحدت ساخت اجتماعی را بشناسیم پس به مدل های گوناگون و روش های تجربی نیازمندیم.

**مقاله سوم - تجربه گرایی انتزاعی:** خلاصه این مقاله این است که به نظر میلز تئوری و تجربه هر دو از ارکان اساسی تحقیقات اجتماعی اند ولی تجربه گرایی انتزاعی و تئوری کلان موانعی عظیم در راه تحقیقات اجتماعی بوجود آورده اند. به همین منظور میلز در این مقاله مشخصات کلی برخی تحقیقاتی که با روش تجربه گرایی انتزاعی انجام گرفته اند را معرفی می کند. جایی می گوید که تجربه گرایی انتزاعی بعنوان سبکی تحقیقاتی فاقد خصلت نظری است و از این قبیل انتقادها.

**مقاله چهارم - انواع شیوه های عملی:** در اینجا میلز معتقد است که برخلاف تصور عالمان اجتماعی افراد همیشه عقلانی عمل نمی کنند. میلز با اشاره به اینکه مفاهیم باید عاری از ارزشها و عقاید شخصی باشند می گوید که نباید تحقیقات را براساس نتایج مثبت یا منفی آنها قضاوت نمود چرا که در علوم اجتماعی ارزیابی بر اساس ملاحظیات اخلاقی کاری بیهوده است. او با بیان اینکه لیبرالیسم آمریکایی جامعه شناسی و علوم سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار داده است ویژگی هایی نیز برای این نوع مطالعات برمی شمرد: تمایل و تعصبی که به مطالعات پراکنده، بررسی های تجربی و دکترین چند علتی. انتقاد میلز به لیبرالیسم اینجاست که معتقد است لیبرالیسم نیز در عمل فقط علل مربوط به اصل تعادل را مورد توجه قرار داده است. حال میلز می پرسد چرا دارای جامعه شناسی مثله شده ای هستیم و جواب می دهد که به خاطر تقسیم بندی بخشهای دانشگاهی. بنابراین میلز می گوید عملی بودن لیبرالیستی معمولاً به مذاق صاحبان قدرت، قضات و امثال اینها خوشایند است. در نتیجه عملی بودن لیبرالیستی در حقیقت اخلاقی کردن جامعه شناسی شرایط است. میلز همچنین مفهوم پس افتادگی فرهنگی را نیز

به چالش می کشد. او معتقد است که اکثر آنهایی که این مفهوم را به کار می برند معمولاً موقعیت گروه های ذینفع را در تغییرات جامعه در نظر نمی گیرند ولی ویلن توانست شالوده های نهادی پس افتادگی را آشکار نماید. به اعتقاد میلز مفهوم سازگاری اجتماعی نیز فاقد هر نوع محتوی علمی است.

**مقاله پنجم - اخلاق دیوان سالاری:** میلز در این بخش معتقد است که نزدیک شدن تجربه گرایی انتزاعی و کاربرد دیوان سالاری ناشی از آن باعث دیوان سالاری شدن علوم اجتماعی شده است. این دیوان سالاری شدن نیز به شکلهای مختلفی تجلی می کند از جمله: ۱- در تمام کارها، تجربه گرایی انتزاعی به صورت روشی بروکراتیک درآمده. ۲- کارکردفکری این تحقیقات فقط معطوف به کارایی آنهاست. ۳- دیوانسالاری شدن علوم اجتماعی منوط به استخدام افرادی در مؤسسات تحقیقاتی است. ۴- محققان ناگزیر تمایلات سیاسی مشتریان خود را که سازمان ها و مؤسسات باشند در نظر می گیرند. ۵- اکثر تحقیقات معطوف به بالابردن کارایی و منفعت و همچنین توجیه شکل های مختلف حکومت در جامعه معاصر است. میلز طعنه ای هم به کسانی می زند که طرفدار روشهای اخلاقی در علوم اجتماعی اند ولی خودشان سرگرم علوم اجتماعی کاربردی و مهندسی اجتماعی اند. او محققان مسؤل و مستقل را تحسین می کند که از اینگونه تحقیقات احراز می کنند. او در کل می خواهد بگوید که کمتر کسی حاضر می شود که ریاضت علمی را در راه مسائل اجتماعی متحمل شود و اکثراً شتابزده و جزمی عمل می کنند و درحقیقت اکثر دانشمندان اجتماعی مورد بهره برداری مؤسسات و دیوان سالاری ها هستند.

**مقاله ششم - فلسفه های علم:** میلز در این مقاله بیان میکند که بحران علوم اجتماعی ناشی از اختلاف نظرهای مربوط به ماهیت علم است. او تأکید دارد که روش و تئوری را به همراه هم بکار بریم و روش باید متناسب با موضوع باشد. میلز معتقد است که هیچ مسأله ای نمی تواند به طور کامل تدوین شود مگر اینکه ارزشهای مربوط به آن و عواملی که آن ارزشها را تهدید می کند بیان شود. در حقیقت ارزشها و عوامل تهدید کننده آنها اصل مسأله را تشکیل می دهد.

**مقاله هفتم - انواع جامعه بشری:** با این که تا اینجا اکثر بیانات میلز در انتقاد به جامعه شناسی و سستی و دلمردگی آن گذشت ولی در این مقاله میلز هنوز جای امیدواری می بیند و معتقد است حال که علوم اجتماعی

آشفته است باید چاره ای کرد نه اینکه بر سر آن عزا گرفت. در این راستا او سعی دارد که رسالت و وظایف علوم اجتماعی را به روشنی بیان کند، از قبیل اینکه: علوم اجتماعی باید دربارهٔ انواع جامعه بشری باشد که کلیهٔ دنیاهای اجتماعی است که مردم در آنها زندگی می کنند. جامعه های بشری انواع افراد و شخصیتها را شامل می شوند. وظیفهٔ بینش جامعه شناسانه است که آنها را شناخته و درک کند. میلز معتقد است که برای شناخت دقیق جامعه و انسان باید دارای دیدگاه هایی بود که در عین سادگی جامع نیز باشد. این نخستین و مداومترین کوششهای علوم اجتماعی است. همانطور که در ابتدای این خلاصه آمد میلز می گوید که شرایط خاص باید در رابطه با ساختهای تاریخی وسیع مطالعه شود. میلز می گوید نهاد دولت ملی امروزه مسلط ترین شکل در تاریخ جهانی و اساسی ترین واقعیت زندگی روزمره مردم است. با انتخاب ساخت اجتماعی ملی بعنوان واحد تحقیق، یک واحد مناسب کلی در دست داریم که هم مسائل شخصی و هم تأثیر نیروهای ساختی وسیعتر را دربر میگیرد. میلز حتی معتقد است که دانشمند اجتماعی اگر بخواهد جداً مسائل اساسی را بررسی کند باید دولت ملی را واحد تحلیل خود قرار دهد.

**مقالهٔ هشتم - استفاده های تاریخ:** همانطور که از عنوان این بخش بر می آید میلز می خواهد به فواید توجه با تاریخ و تأثیر آن در تبیین مسائل جامعه معاصر بپردازد. تا جایی که معتقد است بدون در نظر گرفتن ماهیت تاریخی پدیدارهای اجتماعی و روانشناسی اجتماعی این تبیین ها ممکن نیست. به همین مناسبت او بحث را با پاسخ به آنهایی که مطالب جمع آوری شده توسط مورخان را غیر لازم میدانند شروع می کند. جان کلام میلز در این مبحث این است که علوم اجتماعی خود شامل مبانی تاریخی است و این علت ضرورت توجه به تاریخ در تبیین پدیده هاست. بدون بررسی ها تاریخی حتی شناخت یک جامعه مشخص هم امکان پذیر نیست. میلز همچنین بهترین تحقیقات جامعه شناسانه امروز را مطالعات مسائل جهانی میداند و تحقیقات تطبیقی و تاریخی را کاملاً آمیخته به هم. او می گوید دید تاریخی ما را به مطالعات تطبیقی هدایت می کند.

**مقاله نهم - در باب خرد و آزادی:** میلز معتقد است که ما در پایان دورهٔ عصر جدید زندگی می کنیم و در حال انتقال به مرحلهٔ چهارم یعنی مابعد عصر جدید هستیم لذا ناچاریم خصوصیتهای اساسی آنرا تشخیص و تعریف کنیم. اینجاست که میلز می گوید دیگر گرایشهای عمده - لیبرالیسم و سوسیالیسم - قادر به تبیین واقعیت های

عصر حاضر نیستند. او معتقد است که نمی توان تحولات عصر حاضر را با کمک تعبیر مارکسیستی یا لیبرالیستی از فرهنگ و سیاست شناخت. رایت میلز می گوید شاخص ایدئولوژیک عصر چهارم و متمایز کننده آن از عصر جدید این است که در عصر جدید رابطه عقل و آزادی اصلی پذیرفته شده بود حال آن که در عصر چهارم مسأله ای قابل بحث شده است. میلز اعتقاد دارد این دو ارزش عقل و آزادی امروزه در معرض خطر است. به نظر او دانش یا تکنولوژی تأثیری اعجاز آمیز در امور بشری نداشته است و پیشرفتهای آن باعث گسترش آگاهی فردی و اجتماعی نشده است. امروزه انسان ظاهراً خصلت عقلانی دارد ولی فاقد تعقل است. او در تعریف آزادی می گوید آزادی این نیست که هر کس هرچه خواست انجام دهد یا اینکه فرد حق انتخاب امکانات بیشمار را داشته باشد بلکه آزادی این است که انسان بتواند فرصتها و امکانات را در نظر گرفته و سپس از میان آنها انتخاب کند. پس آزادی فقط در صورتی ممکن است که تفکر بشری نقش وسیعتری در امور انسانی پیدا کرده باشد.

**مقاله دهم - در باب سیاست در علوم اجتماعی:** سی رایت میلز می گوید هرچند کاملاً نمی توان از ارزشها و غرض های شخصی دور ماند ولی بر این نکته تأکید دارد که محققان اجتماعی نباید معنی سیاسی تحقیقاتشان تحت تأثیر حوادث قرار گیرد و برای مقاصد سیاسی و دیوان سالاری بکاررود. به عقیده میلز سه آرمان سیاسی در سنت علوم اجتماعی وجود دارد: ۱- ارزش حقیقت و واقعیت ۲- ارزش نقش عقل در امور بشری ۳- ارزش نقش آزادی در امور بشری. سه وظیفه دانشمندان علوم اجتماعی از نظر میلز: ۱- تصریح و تبیین ارزشهای عقل و آزادی ۲- نباید در ردیف مشاوران حاکم درآید. ۳- خود را پاسدار عقل و آزادی بداند و استقلال فکری خویش را حفظ کند. این جاست که میلز می گوید وظیفه اساسی دانشمند علوم اجتماعی این است که کار خود را در سه محور ذکر شده در بالا متوجه سازد. او با بیان نقش دموکراسی آرمانی، آمریکا را فاقد ساختی دموکراتیک می داند. میلز در آخر می گوید که محقق اجتماعی برای انجام رسالتش نیازمند شرایطی است: احزاب و نهضتها و مردمی که دو خصلت داشته باشند (قادر به تبادل نظر آزادانه و دارای امکاناتی که در تصمیمشان مؤثر باشند).

**ضمیمه:** در این بخش میلز سعی کرده با اتکای به اطلاعات و تجارب دامنه دار خود، خلاقیت علمی، جنبه های اخلاقی و دشواری های حقیقت پژوهی را به تفصیل مورد توجه قرار بدهد.

پایان